

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

داکتر عباس آزادیان



## درآمدی بر شکنجه

### بخش اول

"تقدیم به تمامی آنانی که شکنجه شده‌اند و تمامی آنان که شکنجه خواهند شد."

### شکنجه جنایتی به وسعت دنیا

در نگاه اول تعریف شکنجه امری سهل و آسان به نظر می‌رسد. وقتی ماموران دولتی می‌آیند و یک فعال سیاسی و شهروندی را می‌گیرند و با ضرب و شتم می‌خواهند از او اقرار بگیرند شکنجه اتفاق افتاده است. اما مسأله به این سادگی نیست. فرهنگ معین "شکنجه کردن" را اینگونه تعریف می‌کند: "آزار کردن متهم با آلات و ادوات شکنجه تا از او اقرار گیرند."

دیگران شکنجه را آزار روحی و فیزیکی به وسیله نیروهای دولتی به منظور بهره برداری عمومی و یا دولتی دانسته‌اند. این تعاریف محدود کننده می‌باشند. عامل کلیدی در این تعاریف مشخص نیست. عده‌ای از محققان، همصدا با فرهنگ معین، مسأله اصلی شکنجه را کسب اطلاعاتی می‌دانند که فرد متهم در اختیار دارد. اطلاعاتی که می‌تواند برای شکنجه‌گر مهم باشد. در مقابل این نظر دیگر محققان برآنند که مسأله اصلی شکنجه رنج فیزیکی و روحی است که به وسیله یک انسان بر انسان دیگر تحمیل می‌شود. شکی نیست که در اکثر مواقع این امر مربوط می‌شود به اعمال زور توسط مقام و یا مقاماتی در حکومت که برای کسب اطلاعات در مورد نیروهای مخالف و حفظ قدرت فردی دست به شکنجه می‌زنند.

به اساس این دیدگاه دوم، شکنجه می‌تواند واقع شود بدون اینکه مسأله کسب اطلاعات در میان باشد. مثلاً هنگامی که از شکنجه برای ایجاد ترس و وحشت استفاده می‌شود. نکته دوم این است که شکنجه می‌تواند به وسیله نیروهای

غیردولتی نیز به کار برده شود. مثلاً به وسیله گروه‌های فشار و یا به وسیله گروه‌های مختلف مخالف دولت علیه یکدیگر. نکته سوم این است که از شکنجه می‌توان تعاریفی حقوقی، اخلاقی و حتی احساسی ارائه کرد. تعریفی که در این مقالات مورد استفاده قرار خواهد گرفت، از آن انجمن جهانی پزشکان است که در سال ۱۹۷۵ پیشنهاد شد: براساس این تعریف شکنجه عبارت است از:

**"تحمیل کردن رنج فیزیکی و روحی گسترده سیستماتیک غیرانسانی علیه افراد، جهت کسب اطلاعات، اعتراف کشیدن و یا هر هدف دیگر به وسیله فرد و یا افرادی که در ارتباط و یا بدون ارتباط با موضع قدرت می‌باشند."** در سال ۱۹۸۴ کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه و مجازات‌های غیرانسانی، خشن و تحقیرآمیز، تعریف زیر را برای شکنجه ارائه نمود:

**"شکنجه اعمال درد و رنج فیزیکی و یا روحی است بر یک انسان به قصد اعتراف کشیدن و یا کسب اطلاعات در مورد آن فرد و یا فردی ثالث، به قصد مجازات کردن او برای عملی که او و یا فرد ثالثی مرتکب شود و یا متهم به ارتکاب شده و یا به قصد تحت انقیاد درآوردن و درهم شکستن آن فرد و یا فردی ثالث..."**

### **گسترده‌گی شکنجه**

شکنجه امری شایع است. علی‌رغم اطلاعیه‌ها، قطعنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های متعدد بین‌المللی، شکنجه هنوز امری معمول، خطیر و حتی شایع‌تر از گذشته است. گزارش سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که حدود نصف کشورهای مختلف جهان به شکل‌های مختلف از شکنجه استفاده کرده‌اند. این سازمان در همان سال دهها اعلامیه مشخص برای تقاضای عمل فوری علیه شکنجه افراد مشخص، در رابطه با زندانیان و شرایط اضطراری سلامت آنها، در رابطه با دستگیری‌های بی‌دلیل، زندانی کردنهای درازمدت بدون تماس با خانواده و یا دنیای خارج، زندانی کردن بدون اتهام، محاکمه و زندانی کردن به دنبال محاکمه‌های غیرعادلانه، کشتارهای غیر قانونی و ماوراء قانونی، ناپدید شدن، احکام اعدام، تهدید به قتل‌ها، دست و پا بریدن و محاکمات سیاسی کوتاه مدت و غیره صادر کرد. و این فعالیت‌ها تنها در مورد دستگیری‌ها و شکنجه‌هایی بود که شکی درباره آنها وجود نداشت به عبارت دیگر اینها تنها نوك کوه یخی بود که از آب بیرون آمده بود. و حاصل این فعالیت‌ها چه بود؟ در سال ۱۹۹۳ سازمان عفو بین‌المللی در رابطه با ۴۰۰ نفر که مورد شکنجه قرار گرفته بودند ۸۴ اعلامیه صادر کرد. به علاوه این اعلامیه‌ها، این سازمان در رابطه با ۵۰۰ فرد شکنجه شده دیگر ۴۲ نامه به کشورهای مختلف نوشت. تنها ۲۰ کشور به این نامه‌ها پاسخ‌های نامشخصی دادند که حدود ۲۵۰ نفر از ۹۰۰ نفر بالا را دربرمی‌گرفت.

شکی نیست که ارزیابی صحیح گسترده‌گی شکنجه امری غیرممکن است. اما این امر ارزش سیاسی خطیری دارد و به همین دلیل دولت‌های درگیر و متهم به هر کاری دست می‌زنند تا چنین اطلاعاتی را مخفی نگاه دارند و به طور سیستماتیک هرگونه اتهامی را رد می‌کنند. و این انکار، علی‌رغم مدارک خدشه‌ناپذیر و زنده می‌باشد.

همانطور که اشاره شد شکنجه تنها به وسیله سازمانها و افراد دولتی اعمال نمی‌شود. متأسفانه باید اعتراف کرد که شکنجه به وسیله گروه‌های فشار و سایر افراد سازمان داده شده و یا سازمان نیافته بسیار کمتر از شکنجه دولتی مورد توجه قرار گرفته است. زیرا دستگیری‌ها و شکنجه افراد در این محدوده‌های کوچکتر توجه خاص مطبوعات و مردم را جلب نمی‌کند و قضیه بدون جنجال سپری می‌شود.

نکته قابل توجه دیگر، این امر است که شکنجه به کشورهای در حال رشد و یا کشورهای درگیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای محدود نمی‌باشد. در گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل تمام کشورهای متعدد غربی را که

لايحهٔ دمكراسی و ضدیت با شکنجه را دارند هم می‌توان دید، كه البته ابعاد شکنجه در کشورهای غربی محدودتر می‌باشد.

این عدم حضور گسترده و ملموس شکنجه در کشورهای غربی باعث شده است كه متفكران، دانشمندان و محققان غربی توجه و اهمیت کمی به این امر و نتایج وخیم روحی، روانی و جسمی آن بدهند. شاید غم‌انگیز باشد یادآوری این واقعیت كه نخستین شبکه‌های كمك به شکنجه شدگان تنها در دهه ۱۹۷۰ شكل گرفتند.

علي رغم واقعیت دردآور فوق، در دو دههٔ گذشته اهمیت بیشتری به مسألهٔ حقوق بشر، و شکنجه داده شده است. مراكز متعددی در کشورهای مختلف برای بررسی شکنجه، انواع آن و عواقب فیزیکی و روحی و راههای درمان این عواقب به وجود آمده است. این مراكز امکانات ارائهٔ خدمات چند جانبه‌ای را به شکنجه دیدگان فراهم می‌کنند. در سال ۱۹۸۱ سازمان ملل صندوق كمك مخصوصی برای محکومان شکنجه فراهم آورد كه پروژه‌های پزشکی، روانی، اجتماعی، حقوقی و كمكهای اقتصادی مختلفی را دربرمی‌گیرد، كه در خدمت شکنجه دیدگان می‌باشند.

در سال ۱۹۷۵ اولین مركز كانادائی كمك به شکنجه شدگان به وسیلهٔ دكتور الودی<sup>۱</sup> روانپزشك اسپانیائی ساكن تورنتو به وجود آمد. این مركز در دو دههٔ گذشته كمكهای قابل توجهی در اختیار شکنجه دیدگان گذارده است، كه البته كمكهای این سازمانها به دلایل متفاوت محدود است. اكثر این سازمانها بودجهٔ اصلی خود را از دولت دریافت می‌کنند و در نتیجه توانائی مالی آنها بستگی به شرایط اقتصادی و به خصوص شرایط سیاسی روز دارد. چگونه می‌توان انتظار داشت كه دولتهای محافظه‌كار (مثل دولت هریس) به چنین سازمان‌هایی كمك‌های قابل توجهی ارائه دهد؟ اكثر این سازمانها به نیروهای داوطلب تکیه می‌کنند. نکتهٔ مثبت این امر شور و اشتیاق این افراد برای كمك و همیاری است. نکتهٔ منفی می‌تواند محدودیت‌های احتمالی توانهای تخصصی و مالی این افراد باشد.

اهمیت مطالعهٔ شکنجه و جنبه‌های آن و توجه به انسان‌های شکنجه شده فقط به خاطر جنبه‌های انسانی قضیه نمی‌باشد. این افراد مورد ناجوانمردانه‌ترین ستم‌ها و فشارهای روحی و فیزیکی قرار گرفته‌اند. چه بسا كه افراد خانواده آنها در جلوی آنها مورد ضرب و شتم و حتی تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. چه بسا خود آنها مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. ضربه‌های مشتم و لگد و كابل بر كف پاها و بقیهٔ بدن و انواع و اقسام توهین‌های زننده شاید ساده‌ترین نوع تجاوز به تمامیت انسانی این افراد شکنجه شده باشد.

این افراد بارها و بارها طعم مرگ را چشیده‌اند و در معرض جوخه‌های اعدام قلابی قرار گرفته‌اند. تعداد زیادی از یاران خود را در زیر شکنجه و یا به اشكال مختلف از دست داده‌اند. بررسی شکنجه و مقابله با آن مسأله‌ای انسانی است. اما این موضوع امری سیاسی نیز می‌باشد. مگر هر امر انسانی به نحوی سیاسی نمی‌باشد؟ این توجه برخوردی سیاسی است زیرا اعلامیه‌ای علیه زشت‌ترین نوع سرکوب حقوق بشر است. شکنجه زشت‌ترین نوع سرکوب است زیرا از میان همهٔ آزادی‌ها، آزادی تفكر، آزادی اعتقاد داشتن و آزاد بودن انسان متفكر را مورد حمله قرار می‌دهد. و اعلامیهٔ سیاسی علیه این امر، برای حفظ حقوق انسانی به دست آمده در مبارزهٔ طولانی تاریخ انسان، ضروری است. مبارزه‌ای است كه انسانهای فراوانی و چه بسا زیباترین انسان‌ها در راه آن از جان خود مایه گذاشته‌اند. به یاد بیاوریم كه مسألهٔ شکنجه امری غیرانسانی است كه به حكومت و یا حكومت‌های دیکتاتور و سلطه‌گر در گوشه‌های پرت دنیا محدود نمی‌شود. شکنجه امری به وسعت دنیا است و به خاطر پیوند آن با نفی بنیادی حقوق انسانی به همهٔ انسان‌های جهان مربوط می‌شود: شکنجه شده یا شکنجه نشده.

<sup>1</sup> Dr. F. Allodi

شناخت شکنجه و عواملی که منجر به حفظ و تداوم آن می‌شود، تلاش وسیعی را می‌طلبد. مطالعات اجتماعی، سیاسی، رفتاری و پزشکی می‌توانند به درک عوامل ماندگاری این پدیده انزجار آمیز و ضدانسانی برخورد با مخالفان یاری رسانند. این مطالعات بیشتر از هر چیزی مربوط به مبارزه برای تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و رفورم‌های سیاسی، علیه حکومت‌های ارتشی و سلطه‌گر در مناطق محروم دنیا می‌شود. این مبارزه به هیچ وجه محدود به این مناطق نمی‌شود. اوضاع سیاسی-اجتماعی، منافع اقتصادی کشورهای غربی و همینطور تحولات اقتصادی و سیاسی در سطح جهان و منطقه‌ای می‌تواند باعث بقاء حکومت‌های سرکوبگر و در نتیجه بقاء شرایط سلطه شود. امری که هیچ حاصلی جز تداوم رنج انسانی، بی‌عدالتی و خشونت بیشتر و لاجرم تداوم شکنجه ندارد.

عده‌ای از محققان برآنند که پیدایش علمی که به بررسی شکنجه بپردازد تحول قابل ملاحظه‌ای را در مبارزه علیه شکنجه به همراه خواهد داشت. اینان اعتقاد دارند که دانش حاصله از این تحقیقات علمی می‌تواند نقشی قدرتمند در بالا بردن آگاهی عمومی ایفاء کند و به عنوان حربه فشار به دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به کار رود تا اینها به نوبه خود موضع محکم‌تری در مقابل شکنجه اتخاذ کنند. مطالعه سیستماتیک درباره شکنجه ممکن است امری مفید و یا حتی ضروری باشد ولی در عین حال باید علیه خوش‌بینی ساده‌لوحانه هشدار داد. صرف‌نظر از فواید و عواقب سیاسی و اجتماعی این مطالعات شکنجه شدگان می‌توانند از دستاوردهای چنین علمی بهره ببرند. این بهره‌برداری می‌تواند به شکل کمک‌های درمانی در مقابله با عواقب فیزیکی و روانی شکنجه باشد. نتایج این مطالعات می‌تواند در دادگاه‌های مختلف به نفع شکنجه شده‌ای که تقاضای پناهندگی می‌کند به کار رود. در مقاله‌های جداگانه‌ای به عواقب فیزیکی و روحی شکنجه خواهیم پرداخت.

در مقابل عقیده فوق، صاحب‌نظران دیگری بر این عقیده‌اند که مسأله شکنجه امری سیاسی است و برخورد از سایر زوایا مثل برخورد پزشکی، روانشناسی و غیره به آن باعث انحراف و محدود کردن موضوع می‌شود. عده‌ای حتی برآنند که چنین مطالعه تحقیقی می‌تواند منجر به پیدایش علمی به عنوان "شکنجه‌شناسی" شود که خود به معنی قبول غیرمستقیم امر شکنجه و تسلیم در برابر واقعیت وجودی آن می‌باشد. امری که بر این اعتقاد دامن می‌زند سابقه تاریخی بی‌تفاوتی و یا کم تفاوتی جامعه پزشکی به طور اخص و علمی به طور اعم به جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، بیماری‌های روانی و پزشکی افراد شکنجه شده می‌باشد. حتی می‌توان پزشکی را مشخص کرد که خود در امر شکنجه دخالت داشته‌اند. علاوه بر این پزشکان به طور کلی توجه کمی به موانع دستیابی به بهداشت مناسب، عوامل حفظ نابرابری اجتماعی و نقش این نابرابری در دستیابی به امکانات فوق داشته‌اند. باید توجه داشت که مراقبت‌ها و خدمات ارائه شده به گروه‌های محروم جامعه، گروه‌های اقلیت مذهبی، قومی و نژادی از کیفیت پائین‌تری برخوردار است و اینان کسانی هستند که بیشتر در معرض تهدید و شکنجه و آزار قرار دارند.

به مسأله فوق باید سوءاستفاده‌های آشکار و نهان از نتایج تحقیقات علمی در راستای منافع یک قدرت سیاسی خاص را افزود. علی‌رغم این اعتراضات شکی نیست که کارهای تحقیقی می‌تواند در مبارزه علیه شکنجه به کار رود و یا به نحوی از انحاء در خدمت قربانیان شکنجه قرار گیرد. و باز هم شکی نیست که تفسیرهایی که در خدمت تداوم نظام شکنجه نوشته می‌شود باید مورد نقد و تحلیل علمی قرار گیرد.

از آنجا که در قسمت بعدی قصد بررسی عواقب فیزیکی و روانی شکنجه را دارم، مقدمه‌ای را لازم می‌بینم. همانطور که اشاره شد در دو دهه گذشته مسأله بهداشت شکنجه‌شدگان رشد چشمگیری یافته است. کلینیک‌ها و برنامه‌های مختلفی در کشورهای متعدد جهان به این مسأله اختصاص یافته و پزشکان خبره درگیر مسأله شده‌اند. به

همراه این گسترش، دو نگرش گوناگون در مقابل هم قرار گرفته‌اند. يك نگرش، در ضمن به رسمیت شناختن وجود عواقب ناگوار برای شکنجه شدگان، معتقد است که عواقب روحی و روانی شکنجه واکنش طبیعی انسان‌ها است به شرایط تهدیدآمیز و غیرانسانی و نباید به انسان‌های شکنجه شده برچسب پزشکی و یا روانپزشکی چسباند. اینان می‌افزایند که با جنبه پزشکی دادن به واکنش انسانها به شقاوت دولتها و سرکوبگریهای سیاسی، توجه‌ها از مسأله حقوق بشر و مبارزه علیه شکنجه \_ که خود جزئی از مبارزه علیه سلطه‌گری است \_ منحرف می‌شود. اینان خنثی بودن و بی‌طرفی علم به طور کلی و علم پزشکی را به طور اخص شاهد مدعا می‌آورند .

در مقابل این نظر دیگران عقیده دارند که شکنجه امری غیرطبیعی و خارق‌العاده در روند زندگانی انسان‌ها است و می‌تواند به تغییرات متعدد جسمی و روانی منجر شود و عواقب خطیری برای شکنجه شدگان داشته باشد. وجود این عواقب وسیع است که کمک هماهنگ و همه جانبه به شکنجه شدگان را امری ضروری می‌گرداند .

تحقیقات علمی و از جمله تحقیقات پزشکی می‌تواند افراد را در رابطه‌ای غیرشخصی، بی‌روح و بی عاطفه درگیر کند. سؤال و جواب پزشك و بیمار می‌تواند به یادآورنده بازجویی و رابطه شکنجه‌گر و شکنجه شونده باشد. روش‌های علمی امکان کمی برای دربرگرفتن و بررسی احساس و حالت عاطفی فرد مورد آزمایش به وجود می‌آورد. به خصوص که در این موارد انتظار بر آن است که فرد در مورد جنبه‌های خصوصی زندگی‌اش اطلاعاتی را ارائه کند که بار احساسی و عاطفی فراوانی دارند. و فراموش نکنیم که در نظام‌ها و سیستم‌های مختلف از سیستم فاشیستی المانی تا سیستم استالینی شوروی، تا سیستم‌های لیبرالی غربی از روش‌های مختلف شکنجه، به خصوص شکنجه روانی استفاده‌های مشمئزکننده‌ای شده است که خود به بی‌اعتمادی فوق دلایل قابل فهم و آشکاری می‌افزاید .

با توجه به محدودیت‌های فوق نگارنده را بر آن است که:

- ۱- عواقب فیزیکی و روانی شکنجه واقعیت‌هایی غیرقابل انکار می‌باشند.
- ۲- درمان‌های موجود برای مقابله با این عواقب کافی نیستند و مفید بودن آنها از لحاظ علمی به اثبات نرسیده است .
- ۳- شك و دودلی در مطالعه عینی و علمی شکنجه و عوامل و عواقب آن پروسه به بلا تکلیفی و دودلی در کمک به شکنجه شدگانی که احتیاج به یاری دارند، می‌انجامد .
- ۴- به دلیل این شك و دودلی روش‌های قابل اعتماد که هم از لحاظ علمی اعتبار داشته باشند و هم برخورد انسانی با فرد شکنجه شده را تضمین کنند به وجود نیامده است .
- ۵- در نتیجه در هنگام برخورد با افرادی که دچار ناراحتی‌های مختلف می‌شوند و به نحوی از انحاء احتیاج به کمک دارند، کمبود تئوری و عملی احساس می‌شود. برای توضیح تئوری و گرفتن تجربه عملی به حاصل مطالعات و تجارب به دست آمده در رابطه با محکومان سوانح گوناگون دیگر استناد می‌شود که دچار حادثه‌های غیرطبیعی شده‌اند. هیچ گونه الزامی وجود ندارد که آن یافته‌ها را می‌توان عمومیت داد و در مورد و برای کمک به شکنجه شدگان به کار برد .
- ۶- ما اکنون در موقعیتی تاریخی قرار گرفته‌ایم که توانایی ابداع و گسترش روشهای علمی بررسی، ثبت و پیگیری شکنجه و عواقب فیزیکی و روحی آن را داریم. این تحقیقات می‌تواند در خدمت ریشه شناسی روانشناسانه امر شکنجه و شکنجه‌گر نیز به کار برود. دانش حاصله می‌تواند برای پاسخ جامعه به سؤال "چگونه يك جامعه می‌تواند نطفه‌های شکنجه را در خود بپروراند؟" کمک کند. هدف نهایی این مطالعات و بررسی‌ها فقط و فقط باید یاری به افراد شکنجه دیده و کمک به ریشه‌کن کردن امر شکنجه باشد .

ادامه دارد